



علی اصغر حلبی

«سر بن» و «هار و ارد» یا دانشگاه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 «تهران»
 رساله علوم انسانی

بر خود نظر گشا ز تهی دامنی مرنج
 در سینه تو ماه تمامی نهاده‌اند

(ابوالقاسم لاهوتی)

تقلید مثبت و منفی

« غرب زدگی » مظاهر مختلف دارد ، برخی از آن مظاهر خوب و پسندیده و درخور تحسین است ؛ و برخی بسیار زشت و بدو ناهنجار است . آنچه از کشورهای مغرب زمین به مشرق زمین ، بویژه بدست ما ایرانیان رسیده ، بر دو نوع است : یکی علم و صنعت و فرهنگ و معرفت است ، دیگری مظاهر فریبنده مانند کفش ورنی ، موی درویشانه ، پاچه شلوار گشاد و یقه پیراهن و گره کراوات ، ودامن تنگ و آستین کوتاه ؛ که از این آخری مخصوصاً دل پیر و جوان ، و دانا و نادان بفریاد است و باخواجه شیراز هم آواز :

ای دل بیا که ما به‌نصاه خدا رویم

زانچه آستین کوتاه و دست دراز کرد

در خود مغرب زمین هم این هردو هست ، یعنی عالم و صنعت هم هست ، زرق و برق فریبنده هم هست . و در آن دیار نیز گروهی این ، و گروهی آن پسندند .

ولی در ایران مطب کاملاً معکوس است ، یعنی آنچه ما پذیرفته‌ایم و با هزار درایت و ارادت ، و طبل و کوس و بوق و کمرنا به‌رواج آن می‌کوشیم ، نوع دوم است و علت آن اینست که فراگرفتن و تقلید کردن این امور آسان است ، ولی یادگرفتن علم و وقف عمر بر تحقیق و پژوهش و فهم بیشتر عالم دشوار است ، و سهل پسندی از طبیعت آدمی ، و دست‌کم ایرانی است . در حقیقت ما زهر فرنگی ، فرنگی‌تر شده‌ایم ، و معلوم نیست این رشته تابکیجا خواهد رفت .

شک نیست که تقلید لازم است و حال طبیعی انسان است . و آنان

که صددرصد با تقلید مخالفاند، در تعصب و غفلت دست و پا می‌زنند. زیرا هم جامعه‌شناسان، و هم روانشناسان « تقلید » (۱) را یکی از مهم‌ترین اصول زندگی انسان می‌دانند. مثلاً « گابریل تارد » (۲) (۱۹۰۴ - ۱۸۴۳ م) دانشمند جامعه‌شناس فرانسوی که عقاید او شباهت نزدیکی به روش جدالی هگل (۳) (وفات ۱۸۳۱ م) آلمانی دارد، تقلید را منشأ همه اختراعات و ابداعات جامعه‌های بشری می‌داند. این « تارد » در سال ۱۹۰۰ بمقام استادی کژدوفرانس (۴) برگزیده شد، و چند کتاب مهم در موضوعات اجتماعی نوشت از قبیل: « قوانین اجتماعی (۵) » ۱۸۹۸ م، « و « قوانین تقلید (۶) » ۱۸۹۰ م، و « تضاد جهانی (۷) » ۱۸۹۷ م، و « منطق اجتماعی » ۱۸۹۵ م، و « جرم‌شناسی تطبیقی (۹) » ۱۸۹۲ م. و همو بر نظرات افراطی مبتنی بر زیست‌شناسی « لمبرزو » (۱۰) و همفکران وی رد نوشته، و آنرا باطل دانسته است. در کتاب « قوانین تقلید » موضوع مذکور را بدقت مورد بحث قرار داده، و یک‌جا می‌گوید:

«... تقلید، بنیاد زندگی است... و تقریباً از صدرنفر، یک نفر مخترع پیدا می‌شود؛ باوجود این همین اختراع او منشأ همه پیشرفته‌ها است. ولی باید بدانیم که همه این اختراعات که مخترعان کرده‌اند، در واقع تقلید است. نهایت آنکه در مراتب و اشکال تقلید فرق است، و همین فرق‌ها بررور ایام، و میان فرهنگ‌های کهنه و نو ایجاد تضاد می‌کند. و تضادها مایه توافق و سازش می‌شوند که خود یک نوع اختراع است و - چنانکه گفتیم - منشأ آن تقلید است» (۱۱).

«بره (۱۲)» روانشناس اجتماعی معاصر پارا فراتر گذاشته و می‌گوید:

«در حقیقت ما بیشتر یاد می‌گیریم تقلید کنیم تا اینکه بوسیله تقلید یاد بگیریم. (۱۳)»

اما آن عالم اجتماعی و این روانشناس، هر دو متذکر شده‌اند تا اگر چه اصل در زندگی و رفتار آدمی تقلید است، اختیار انتخاب تقلید نیکو در دست خود انسان است. ویلیام مک‌دوگال W. McDugall (۱۹۳۸ - ۱۸۷۱ م) نیز بدون نوع تقلید اعتقاد ندارد: «تقلید مثبت، تقلید منفی، که نخستین سودمند و سازنده است، و دومین خراب‌کننده و زیانمند. آنگاه همین مک‌دوگال بیان می‌کند که علت تقلید منفی در جامعه‌ها، بیشتر یأس و نومیدی، عقده خفارت، و بی‌خبری از توارسی است که جامعه‌ها دارند، و از وجود آنها بی‌خبرند، و اهمیت و ارزشمندی آنرا نمی‌دانند (۱۳)».

در ایران هم برخی چون بنیر بلغاری، کره هندی، سبب ویرتال لپانی، موز سومالی یاهندی، و سوپ ورمیتل می‌خورند؛ «کت و شوارز انگلیسی می‌پوشند؛ و اوادکان فرانسوی می‌زنند. چنان می‌نشارند که باید لیسانس «سرب» یا دکرای «هاروارد» نیز داشته باشند. حال آنکه هرگز در تفهیم وجود دارد یانه، پاک نیست.

اصلاً توجه بدین امر از میان مردم رخت برسته، و بی‌خبر مانده‌اند که: مقصود از دانشکده و مدارس عالی و نظایر آن ایجاد روش‌های تفکری در مردم بویژه جوانان است، و باید در همه این مدارس هدف مذکور دنبال شود تا لاقلاً مصداق علامت مخصوص آن یعنی «میاسای زاموختن یک زمان» واقع شود، و گرنه این اماکن در نفس خود، و آن پاره‌کاغذها، در واقع ارزشی ندارند.

«ادوین پالو» امریکایی، کتابی نوشته بنام «انسان در جستجوی تمدن»، و در آن کتاب (ص ۴۰۸) گوید: «اساس دانشگاه بردو رکن استوار است: رکن اول، دانشمندان و عالمانی است که شوق تدریس و تعمیم دارند؛ رکن دوم دانشجویان و معلمان است که ذوق تحصیل و فکر تهذیب نفس دارند. و آنچه جز این دو باشد، زاید و تشریفات است. فوساً که در دانشگاه‌های ما آنچه هست تشریفات زاید است، و آنچه نیست همان دورکن است (۱۴)».

از غزالی تا اسپینوزا

اینهمه نزاع دانشمندان و فیلسوفان و عارفان با ظاهر بینی و برون‌نگری از اینجا برخاسته است که مردم را از تقلید منفی و کورکورانه، و پرستش زرق و برق ظاهری بازدارند. این تقلید منفی را تنها مردم نمی‌کنند. دولت‌ها، مؤسسات، دانشگاه‌ها، مدارس عالی و ادارات و همه نهادهای

اجتماع می‌کنند، و کار به هم‌چسبی و رقابت نیز کشیده، و در تقلید مظاهر پوچ یا کم‌ارزش سروست می‌شکنند دست از پا نمی‌دانند. مردم نیز که زمام همه امور زندگی خود را دست این مؤسسات و نهادهای سپرده‌اند، قهراً از طبیعت خود منحرف می‌شوند، و از واقعیات دور می‌مانند، و چون پر گاهی دستخوش پندهای مخالف می‌شوند که هر آن بسویی می‌رود و سرگردان است. معیارهای زندگی همه بر ظواهر استوار گشته است. دانشگاه‌ها بظاهر حکم می‌کنند، در ادارات و وزارتخانه‌ها به مدارک «هاروارد»، و «کمبریج» و «سرب» می‌نگرند، در مدرسه‌ها به امر آموختن توجه ندارند؛ و نمی‌اندیشند که مقصود از همه این سازمان‌ها و تشکیلات عریض و طویل بسط علم و فضیلت است، و آن مقصود از راهی دیگر بدست می‌آید، و در این راه مدارک‌های بلند و ساختمان‌های رفیع و بزرگ چندان سودی نمی‌دهد. یعنی: با دادن لقب و مدرک، علم و دانشمند نمی‌توان ساخت. اول باید شوق مردم را برانگیخت، و استعداد آنها را هم‌بیز زد، تا بسویی علم میل کنند، و دل خود را بنور دانش روشن سازند، تا اگر روزی مانند محمد غزالی آن کاغذ پاره‌ها را از ایشان بگیرند، و یابد بلاد دیگر روند، و این مدارک بکارشان نیاید، دانش و فضیلت کارسازی کند. امام محمد غزالی (۵۰۵ - ۵۰۵ هـ) می‌گوید: چون در جرجان از درس‌های «امام ابو نصر اسمعیلی» تعلیقه (یادداشت) نوشتم، به شهر خود بازگشتم. در راه، راهزنان راه بر من بیریدند و هرچه داشتم بیریدند. در پی دزدان افتادم و به التماسی گفتم: «هرچه دارم بیرید، ولیکن تو برمی دارم که هیچ بکار شما نمی‌آید، آنرا بمن بازدهید!» چون بسیار الحاح کردم و زاریدم، بیریدند دزدان را بر حال من دل سوخت و گفت: «در تویره چیست که اینقدر ناله می‌کنی، و این مایه بدان دل داده‌ای؟»

گفتم: «تعلیقه‌هاییست که یک چند برای شنیدن و نوشتن آن از وطن دور شدم، و رنج فراوان برده‌ام!» گفت: «چگونه ادعای علم می‌کنی، و در حالی که چون ما این پاره کاغذها را از تو بگیریم بی‌دانش می‌مانی؟»

منم گفتم: «گفتی این سخن از جانب خدا الهامی بوده که مرا بخود آورد، چون بطوس بازگشتم، سوال مشغول آن شدم تا آنها را چنان بی‌خبر کردم که اگر دزدان راه بر من بیرید، از دانش خود بیگانه شوم.» (۱۵)



اگر درست بنگرید در چنین شرایط و احوالی که مذکور افتاد، دانشگاه سد راه علم و تعلیم صحیح می‌گردد. اگر تاریخ فکر بشر را اندکی ترقی بزنیم، خواهیم دید، عده‌ی این نکته مهم را دریافته بوده‌اند. اسپینوزا (۱۶۷۷ - ۱۶۷۷ م) فیلسوف بزرگ فرانسوی را همه می‌شناسید. در سال ۱۶۷۳ م کرسی فلسفه را دانشگاه «هیدلبرگ» به او پیشنهاد کردند، و او نپذیرفت و گفت: نخست اینکه مرا از مطالعات خودم باز می‌دارد؛ دیگر اینکه آزادی فکر را از من سلب می‌کند، و مجبور می‌شوم تعیبات خود را تابع عقاید مردم زمانه کنم. بدنیست عین جواب اسپینوزا را بدانگاه بخوانید:

«... سرور محترم! اگر آرزو می‌کردم که روزی وظیفه تدریس در دانشگاه را بعهده بگیرم، این آرزو با قبول آنچه والا حضرت امیر بالاتین مرا به انجام آن سرفراز کرده‌اند، به‌بهرترین وجهی برآورده می‌شد. ارزش این پیشنهاد، وقتی در نظر من بیشتر شد که آزادی تدریس فلسفه بدان منضم بود... ولی من می‌دانم این آزادی درباره تدریس فلسفه، به‌چه حدودی محدود است، زیرا من نباید در مذهب رسمی دولتی مداخله کنم... سرور محترم! شما می‌دانید که من شغلی محترم‌تر و برتر از آنچه به من پیشنهاد شده است در نظر ندارم؛ ولیکن بسبب عشق به آرامش و آسودگی خیال است که آنرا رد می‌کنم؛ چه این راحت، وقتی برای من میسر خواهد بود که از تعلیم افکارم در ظاهر و ملاء عام چشم‌پوشم، و دم در کنم.» (۱۶)

این استغناء و دقت در کسب علم، و فکر آزاد نتیجه خود را داد. دو قرن پس از مرگ اسپینوزا در لاهه اغاناسی جمع کردند، که از هر گوشه جهان دانش‌پوران آگاه در آن شرکت جستند، و «ارنست رنان» در سال ۱۸۸۲، زمانی که از مجسمه اسپینوزا پرده برمی‌داشتند، سخنرانی شورانگیزی کرد، و در پایان سخن چنین گفت:



گفت: « اگر همه کتابهای اهل اسلام از میان می‌رفت، و تنها احیاء العلوم غزالی باقی می‌ماند، مسلمانان را کافی بود! » (۲۱)

آنکس که فکرش یاد گرفتن است، راهی جز این ندارد. باید خودش زحمت بکشد، و دود چراغ بخورد، یا بخدمت دانشمندان آگاه و با فضیلت و دلسوز که در گوشه و کنار مملکت بی‌سروصدا سرگرم دانش‌اندوزی هستند برسد؛ چه آن استادان تنها در دانشگاهها نیستند، در بیرون دانشگاه و جنوب و شمال و مشرق و مغرب کشور همجا هستند و می‌توانند باشند.

مقاماتی که علم و معرفت را به جهل یا به‌عبد - منحصر در دانشگاهها و مدارس عالی می‌پندارند، پندار آنان با فکر ارباب دیانت چندان فرقی ندارد که خدا را تنها در مساجد می‌پنداشتند، و نکته سنجان عالم براین پندار ایراد می‌گرفتند چنانکه دنی‌دیدرو (۲۲) مؤلف دائرةالمعارف بزرگ فرانسه می‌گفت: « خدا را اولیای دین از میان مردم دوره کرده، بمعابد روانه ساخته‌اند، چنانکه گویی بیرون از معبد خدا نیست؛ در واقع معابد برای مردم در پیش خدا حجاب و حصار شده‌اند! پس: یا بگویید خدا نیست یا تصدیق کنید در همه‌جا هست. » (۲۳)

در احوال شیخ ابوسعید ابی‌الخیر (۴۴۰ - ۳۷۵ هـ) آمده که از او پرسیدند: « مردان خدا تنها در مساجد باشند؟ » گفت: « در خرابات هم باشند! » و خواجه گوید:

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست

هرجا که هست پرتو روی حبیب هست.

شاگردان طالب و آموزگاران دانا و دلسوز هم یا در همه‌جا پیدا می‌شوند، یا اصلاً وجود ندارند، و منحصر و محدود به محیط دانشگاه و

« خوار و زبون باد آنکه هنگام عبور از این جا بدین فیافه نجیب و متفکر نامزا بگوید. سزای او همان جهل اوست که سزای همه جاهلان است؛ و قصور او در ادراک الوهیت بدترین کیفر اوست. این مرد، از روی این پایه سنگی به‌تمام مردم جهان راه خوشبختی را نشان می‌دهد، و هر که از این راه برود به‌آن خواهد رسید. سیاحان متفکر که در قرون آینده از اینجا خواهند گذشت در دل خود خواهند گفت: شاید حقیقی‌ترین مظهر خدا در اینجا تجلی کرده است. » (۲۸)

نظیر این نامه را غزالی عارف و فیلسوف نامدار ایران به سلطان سنجر سلجوقی نوشت. سلطان او را به‌تدریس در مدرسه نیشابور خواند. غزالی نپذیرفت و چنین عذرخواست:

« ... بدانکه این داعی پنجاه و سه‌سال عمر بگذاشت. چهل سال در دریای علوم دین غواصی کرد تا بد آنجا رسید که سخن وی از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار در گذشت. بیست سال در ایام سلطان شهید (ملکشاه سلجوقی ۴۶۵ - ۴۸۵ هـ) روزگار گذاشت، و از وی به اصفهان و بغداد اقبالها دید، و چندبار میان سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود در کارهای بزرگ. و در علوم دینی نزدیک هفتاد کتاب نوشت. پس دنیا را چنانکه بود دید، و بجملگی بینداخت، و مدتی در بیت‌المقدس و مکه مقام کرد، و بر سر مشهد ابراهیم خلیل عهد کرد که دیگر درس نگوید، و پیش هیچ سلطان نرود، و مال سلطان نگیرد، و مناظره و تعصب نکند. » (۱۹)

این کار غزالی هم بی‌نتیجه نماند. زیرا یک قرن پس از وی امام فخر رازی (وفات ۶۰۶ هـ) در حق او گفت: « گویی خدا همه علوم را گرد آورده، و غزالی را بر همه آنها آگاه کرده است. » (۲۰) و دیگری

دانشکده نیستند؛ خواه دانشگاه‌های «هاروارد» و «کمبریج» و «سربین» باشد؛ خواه دانشگاه‌های «تهران» و «تبریز» و «شیراز».

گذشته از این، اگر طالبان و دانشجویانی شوق آموختن درس نداشته باشند بهر جای دنیا بروند، و بهر دانشگاه و دانشکده مهم و معتبر دنیا اعزام شوند، نتیجه‌ی نخواهیم گرفت، و عمر و مال مردم تلف خواهد شد. پس اول باید در مردم ذوق یادگرفتن را بیدار کرد، آنگاه دانشگاه و دانشکده ساخت.

این پنا (وفات ۴۲۸ هـ) در هیچ دانشگاه یا جامعه یادارالعلم درس نخوانده بود. پیش پدر و چند معلم گمنام تحصیل کرده بود، و تنها مقدمات ادب و قرآن را فرا گرفته بود، ولی بساطت ذوق و شوق و همتی که داشت در هیئته سالگی همه عوم روزگارش را نیک می‌دانست، و در حدود پنجاه سالگی هم می‌گفت: «دانشی‌های من اکنون بسا دانستی‌های دوران هیئته سالگی چندان فرقی نکرده، تنها امروز ورزیده‌تر از آن روزگارم.»

غزالی (وفات ۵۰۵) مقدماتی بسیار ناقص را پیش «احمد راذکانی» و چند نفر دیگر خوانده بود، ولی در هیچیک از دارالعلم‌های عصر خود بصورت منظم درسی نخوانده بود. در صورتی که به همت و استعداد خویش اسنادی نظامیه بغداد را بدست آورد، و خواجه نظام‌الملک با احترام و منت‌پذیری این مقام را بدو واگذاشت. ولی چون غزالی آن محیط را مناسب احوال خود نیافت، و فهمید که علوم رسمی نظامیه سراسر قیل و قال است، و از آن کیفیت و حالی حاصل نیست، پس از چهار سال آنجا را ترک گفت.



در روزگار خود ما محمد قزوینی، علی‌اکبر دهخدا، محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده، عباس اقبال آشتیانی، ملک‌الشعرا بهار، جلال‌الدین همایی، بدیع‌الزمان فروزانفر، مجتبی مینوی، و دهها تن دیگر از دانشمندان ریاضی و علوم دیگر، بدانگاه برنمی‌تواند و دکترای لازم را ندارند. ولی به اقتضای وقت و ذوق و همتی که دارند، در پی کسب علم رفتند، و در عرصه تحقیق و دانش‌پژوهی نامدارند، و خصوصاً دانش اندوختند؛ و علم آمد، خود راه را بدانها نشان داد، و از نظر مادی و معیشت هم گرسنه نماندند، بلکه برخی از آنها بمقامات دنیوی هم رسیدند. پس اگر دنبال علم برویم، آن مسایل دیگر بخودی خود حل خواهد شد. نظامی به فرزند خود نصیحت می‌کرد و می‌گفت:

من بتو جز علم نگویم سخن علم چو آمد تو بگوئی چه کنی.
 البته در این شك نمی‌توان کرد که دکتری گرفتن و بتاقت‌گویی خارج رفتن بسیار پسندیده و ثمربخش و لازم است، ولی همه چیز بشرط نیکوست. آن شرطها نخست اینست که: اگر کسی ذوق تحصیل و شوق علم داشت، و از استعداد طبیعی نیز برخوردار بود، گوییم که در این راه بدانگاههای خارج لازم است تا از هرخرمن دانه‌ی و از هر بوستانی گلی بچیند، و آنها را گرد آورد، و دسته‌کند و بهمهین خویش ارمغان آورد؛ دوم اینکه: مهین دوستی شعار او باشد، و بخواهد باتمام نیروی خود آنچه را فرا گرفته به هموعان و هموطنان خویش یاد بدهد؛ نه‌اینکه چون به کشور خود رسید، دنبال مقام و ائافی جدا و میز قشنگ و منشی مخصوص بدود.

سوم اینکه: چون زبان بیگانه را فراگرفت، آنرا علم نپندارد؛ زیرا زبان کلید علم است نه خود علم. برای علم‌آموزی باید بیداری و سختی کشید، و سفر مغز سوخت، و تاکی این مشکلات را بر خود هموار نسازد، باوجود داشتن همه القاب علمی دنیا جاهل است. بقول یکی از دانشمندان «علم باندازمی بخیل و تنگ‌چشم است که تا توهمه وجود خود را بداند، و او اندکی از خود را بتو نمی‌دهد.» (۲۵)

چهارم اینکه: قانع و خرسند باشد، و نفس‌پرستی و فتنه‌جویی نکند، و به اعتبار اینکه بفرنگ رفته و علم آموخته، حکم برفلک و ناز بر ستاره نرود، و یابر سر مردم نگذارد؛ و یا مانند ارباب دین و صوفیه مرید و مراد بازی نکند، و پند خواجه را در گوش گیرد؛
 رحل گر آنم ده ای مرید خرابات شادی شیخی کسه خانقاه ندارد.

پنجم اینکه: از معارف و علوم که هموطنان قدیم و جدیدش به آنها پی برده، و برای جهانیان ارمغان داده‌اند، پر بی‌خبر نباشد، و نپندارد که چون مغرب زمین از نظرگاه اقتصادی و ثروت مادی بر جهان سیطره دارد، همه حقایق هم در آنجاست، و مشرق‌زمین و از جمله ایران سهمی در بالا بردن کاخ رفیع دانش و معرفت ندارد. اگر چنین نباشد فریب خورده است، و جانش در غفلت دست‌وپا می‌زند:

تو شرقی و بشرق اندرون کمالاتیست ولی چه سود که غربت فریب تام دهد.



و از همه مهم‌تر: دستگاه‌های حاکمه نیز باید در تمیز این نکات به طالبان علم و مردم هوشمند کمک کنند، نه‌اینکه یکی را بعزت چند سال در خارج بوبن و یادگرفتن یک زبان بطور ناقص بکارهای بزرگ برگمارند، و دانشجویان باسواد و چیزفهم را - که بعلمی بخارج توانست‌اند بروند - از همه مزایا و حقوق استحقاقی محروم سازند.

حاصل آنکه: باید به علم ارج نهند، و بدانمندی که از گرفتاریهای مردم باخبرند و دردها را می‌شناسند، و بدerman می‌اندیشند؛ نه بکاغذپاره‌ها و عنوانها که آن محض تقلید است، و تقلید منفی مایه ویرانی است نه آبادانی:

صد هزاران زاهل تقلید و نشان خلق را تقلیدشان بر باد داد
 افگندشان نیم وهمی در گمان ای دو صه لعنت بر این تقلید باد
 نهم آبان‌ماه سال پنجاه و یک شمس

علی اصغر حلبی

- ۱. Imitation.
- ۲. Gabriel Tarde.
- ۳. Hegles Dialectic.
- ۴. Collège de France.
- ۵. Social Laws.
- ۶. The Laws of Imitation.
- ۷. Universal Opposition.
- ۸. Social Logic.
- ۹. Comparative Criminality.
- ۱۰. C. Lombroso.

۱۱. Mum Introduction to Psychology، تألیف Mum
 نقل از کتاب چهارم آمریکا، ص ۳۸۱.
 ۱۲. C. Bird - Social Psychology، که سال ۱۹۰۸ چاپ شده و عین عبارت او اینست:
 "We learn to imitate rather than learn by imitation."
 که در کتابهای روانشناسی آمده و معروف شده، و ما آنرا از کتاب: بلر Baller، تحت عنوان
 "The Psychology of Human Growth and Development."
 ص ۴۴۷، چاپ نیویورک نقل کرده‌ایم.

۱۳ - نقل از Handbook in the History of Philosophy
 ص ۳۵۴، تألیف Albert E. Avey، چاپ نیویورک ۱۹۶۱.
 ۱۴ - این کتاب را آقای محمد سعیدی زیر عنوان «انسان در تکاپوی تمدن» ترجمه کرده است.
 ۱۵ - «طبقات الشافعیة» بسکی، ج ۴، ص ۱۰۳، چاپ مصر؛ مقدمه «معیارالعلم» غزالی، ص ۸، چاپ بیروت، و نقل از «تاریخ فلاسفه ایرانی» ص ۳۹۷.
 ۱۶ - Spinoza
 ۱۷ - نگاه کنند به Epistle، ص ۵۴؛ و «تاریخ فلسفه»
 بقیه در صفحه ۴۵

تعلیم و تربیت و نیروی (بقیه)

روشنایی دارند که آزمایش شده و برای اخذ و انطباق آماده‌اند. بطور کلی تر کشورهای صنعتی در طی سالها عقاید و تکنولوژیهای را بوجود آورده‌اند که برای توسعه لازمند و - صرفنظر از هزینه‌های ارتباطات ، حق امتیاز ، حق ثبت و سایر محدودیتها - اکنون ثروت مشترک تمام انسانها محسوب میشوند .

ولی همانطور که درجائی دیگر آمده‌است ، این را نمیتوان بعنوان يك نعمت ناالوده قلمداد کرد . در عقاید ، آرمانها و تکنولوژی جدید قدرت سحرگشوده‌ای وجود دارد ، که وقتی آنها را در شرایط نامناسب بکار بندیم ، سخت زیانبخشی می‌گردند . آموزش و پرورش خود تحت تاثیر شدید قبول بی‌بند و بار و نامشخص استانداردها و حتی دروس کشورهای صنعتی قرار گرفته است . در حالیکه آموزش های پزشکی کاربرد آخرین روشهای جراحی را توصیه می‌کنند ، نسبت پائین تعداد پزشکان به جمعیت کشورها وعدم وجود بیمارستان و تسهیلات جراحی ، کاربرد این روشها را بجز برای يك اقلیت کوچک آنها با هزینه‌های بالا غیرممکن میسازد . درحقیقت ، آنچه که مورد نیاز است آن نوع آموزش‌های اساسی پزشکی است که احتیاجات عمومی جمعیت روستاها را برطرف کند . این آموزشها باید از لحاظ زمانی کوتاهتر و ارزاتر باشند و در حداقل زمان حداکثر پزشکان را تربیت کنند . ولی این عقیده ، اگر با توجه به استانداردهای کشورهای پیشرفته سنجیده شود ، معتبر نیست . درباره محتوی و مناسبت تعلیم و تربیت مهندسان ، اقتصاددانان ، قضات ، وکلای مدافع ، کارشناسان کشاورزی و مصلحان نیز میتوان مثالهای مشابهی آورد . استانداردها و مواد درسی تمام کشورهای جهان نمیتوانند یکسان باشند . ولی هنوز به‌طور آگاه و ناآگاهانه - سعی فراوان برآنستکه استانداردها و مواد درسی کشورهای غنی را حتی با تحریف به کشورهای فقیر انتقال دهند . مادامیکه چنین باشد ، نتیجه حاصله بشدت جلوی توسعه را سد میسازد .

حواشی

Puritan (1)

Enterprise (2)

12 مترجم برای واژه انگلیسی

نقشه و سیاست استفاده برده است .

Attitude (3)

A Free Market for Labor (5)

Structure (6)

Elite (7)

International Institute of Educational

Planning

9 دراصل Leapfrogging ، بمعنای جهك جارکي . مترجمان

تذکر

در شماره گذشته محله ، در روایت « گزارشی از روستای لیولینگ »

دوغلط جایی آمده بود که بطریق زیر تصحیح میشود :

1) در زیر یادداشت مترجم ، « روایت گوندای » میشود « روایت

گونه‌ای » .

12 و در صفحه 14 ستون سوم سطر دهم « مداد بنه‌ای » باید

باشد « مواد بنه‌ای » .

سرین و هاروارد (بقیه)

ویل دورانت ، ص ۳۳۵ ، چاپ چهارم ، ترجمه آقای زریاب خوبی .

18) ایضاً همان مأخذ ، ص ۳۴۱ ، ترجمه آقای زریاب خوبی .

19) - « مکاتیب فارسی غزالی ، ص ۵۰ ، چاپ مرحوم اقبال

آشتیانی » .

20) - « مرآة الجنان » یاقعی ، بنقل از « غزالی نامه » ، تالیف

آقای همای ، ص ۳۴۰ ، چاپ اول .

21) - « لو ذهبت کتب الاسلام ، وبقی الاحیاء لاغنی عماذهب . »

(کشف الظنون ، ج ۱ ، ص ۵۸ ، حاجی خلیفه ، چاپ عصر) .

22) - Denis Diderot (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳ م) مؤلف

Encyclopaedia

23) - « سیر حکمت درارویا » ، ج ۳ ، ص ۳۰۶ ، چاپ اول .

24) - « اسرار التوحید » ، ص ۳۸ ، چاپ مرحوم احمد بهمنیار .

25) - این سخن از «خلیل‌بن احمد» نحوی معروف (وفات ۱۸۵ هـ)

است .

رولاند



برای آقایان و جوانان

دو تمام فروشگاه‌های کفش پتی

کفش پتی

دورهت نشت ایران



کردم .

کار ما کشف استعداد های ناشکفته و شکوفان کردن آنهاست چه استعدادهائی که شناخته نشده بجای شکوفه کردن یخ میزنند . نه نوری ، نه حرارتی و نه امید به گرمائی .

طوسی طباطبائی

۰۱۰۱۱۵

تفاهم اخلاقی - بیسوادی را چگونه میتوان درمان کرد .

شاید باز فردای دیگری می- آمد که به‌ناچار از آن کاغذ استفاده میکردم . و این بیراهه شاید تنها راه چاره میشد . بهر حال نمیدانم چرا حس کردم درگیری من با آنها دیگر تنها درگیری شفلی نیست ، درگیری عاطفی هم با آنها پیدا

کیفم را بخودم فشردم و خوشحال بودم که نامه را رد نکرده‌ام .

برای اینکه درموردی مشکل‌گشا باشیم ، باید عامل ایجاد مشکل را پیدا کنیم و آن عامل را یا از بین ببریم یا لافل تغییر دهیم . اما بعضی از عوامل ، درد اجتماعی هستند ، چگونه باید يك درد اجتماعی را علاج کرد . فقر ، عدم

شکوفه‌های (بقیه)

بشه ، شاید کمتر فکر کنه .

اینها همه نشانه آن بود که او با همه مکافاتهایی که کشیده از خانواده‌اش کاملاً نبریده است .